

ایضا	
دیوان و کن چو کرد رحلت	بر خاص و عوام بس غمی رفت
سال هفتادیش گفت هفت	آسایش خلق و عالمی رفت
از برادر عزیزا القدر جو الا پر شاد المخلص به فاضل فرزندرامی مومنین لعل مشرف تو شانه	
ببسته ز نیم جان در سفر سالار جنگ	برفته در جان با جاده فر سالار جنگ
بگفته هفتادین سال و فاش با هزاران غم	که سالار جان گردید سپهر سالار جنگ
ارضا	
شد ز دنیا سومی عقبی آه سر سالار جنگ	انگه بوده از پی ملک کن نشیت و پنا
کام بخش و کامران و کامدار و کامکار	غیر خوبی خیر خوبی و خیر گوئی و خیر خواه
نامور بود از بلاد هند تا ملک فرنگ	در فراست بود لقمان ارسطو دستگاه
صاحب اقبال بود و صاحب تو خطاب	دو بین و تمش عالی و الا با بیگاه

<p>در و بانا گاه از در فنا رحلت نمود شد بهشت دوری از هر گلگشت بهشت بهر تاریخ مسیحی طبع مضمون زبان من</p>	<p>در حجاب مغفرت پوشیده شد چون بماند صد رحمت گشت آخر این ز برینیک خواه کرد چون خوضی بیاید با تهنی اندر نگاه</p>
--	---

گفت فکری بیست گشت تبی سیر پلائی رضا
 عقل و فکر و انتظام سرور می بهر و جا

ایضاً

<p>کرد رحلت در و بانا اب سر لار جنگ قدر دان مهربان نامی و ذوق افتخار پنجشنبه در بیع الاوان بسنت و بنهم این جهان فانی سائل دل نه بند در هر گرامی پرورد آخر بخاکش می رود کار او فدای کار می و عیار می است چون رضا از بهر سال بجزیش غوری نمود</p>	<p>آنکه در ملک کن بوده وزیر نیک است ناطق و نایب نظام فرق شمت را بجا بعد مغرب شد غروب آن آفتاب صفا هست بقال مانه جوده و گندم نهی خاک بهر و والای این چنین نا آشنای هر که اورا جان قریب گشتش جانگزامی خواست استمداد از با تهنی درین فکرم رسا</p>
--	--

گفت بی سر شد روز نقل سر سال از جنگ

نظم و نسق و عدل و داد و وجود و علم و ملک و راسخ

ایضاً

از برای سال هندی ششصد و یکم
 جزو قدر و قدر و فهم و دان کاظم نام و جا

از مولوی محمد علی دکنی لاهوری

<p>چو برق چون تزلزل نغمه پشیمانی ز غم چه انکس ز شیبای سطلانی چرانه زرد شود آفتاب نورانی چرانه دیده نوگس و دبه حیرانی چرانه گل شود آسره زین ویشانی چرانه آه زنده سرو با چو زنده آسنی ز کج روی و ز نیرنگ چرخ گردانی وزیر عقل محسب شه سخندانانی سر سر آمد و سالار آصف ثمانی طلوع حسرت و غم شد ز مطلع فانانی</p>	<p>قلم چرانه منساید سرشک افشانی چرا از رخ نه کا بد بر آسمان مهتاب چرانه چاک گریبان خج و سحر سازد گنده سستیل ازین غم چرا پریشان چرانه بر دل غمگین لاله داغ افتد چرانه فاخته سازد و فغان کوه کو کز انقلاب و جنای زمانه خدار بچنان فکرش عالی خیال و دوریش فهم و در کن رگین ریاست و کن چو آفتاب بشام اجل نهان گردید</p>
---	--

در بیخ مقطع دیوان عقل پیش
شدست ملک و کن عکده ازین ماتم
نمود قیسره هند ملک دوران
حضور والی ملک و کن بعد حشر
بگماهسانی ملک و حضور خلق نمود
برای فایز قوم در علیگده چون
چنان توجه و امداد کرد آن مغفور
بجای هد می و اتفاق خواهد شد
خیال قوم کجا و کرا خیال علوم
نه جای دم زدن هست در امور خدا
هر آنکه زاد به تا چار او بخواد مرد
عیان شود به نوسال حیل آن مجرم
بسال صیوش حسرتا در بیخ آمد
لا اله الا الله محمد رسول الله

نمود تیغ اجل حاکم لوح دورانی
پهر کجاست زعم شور نج و برانی
بیاد خد قش افسوس با فراوانی
تو چشم رنجت گهر با چو ابر نیسانی
که فوق بر روز و انا و لای بی نانی
بنامی مدرسه انداختند ایمانی
که پیر دوست و عاقرض بر مسلمان
کنون نفاق و حسد با و بغض شیطانی
خیال ملک کرد او کجا بگمانی
نه جای چون چرا در امور رحمانی
کسی زست ازین غولک بیابانی
دو باره کله طپ چو بر زبان انانی
ز دل ندا و قلم کرد چاک ایمانی
لا اله الا الله محمد رسول الله

بگما

زان روزیکه برسند حکومت دیوانی قدم نهادند ایضا امانت و اعتماد و
 لوازم اطاعت و فرمان برمی حضور پر نور را از دست نداد چنانچه حضرت بنده
 قضا قدرت تو اب ناصرالدوله بجای در غفران منزل تا وقتی که برو سواد
 سلطنت حیات ممکن بودند گاهی سوای تعریف و تالیف آن وزیر
 سلطنت نظر پیر وجود تلون مزاج و عدم قیام طبع و بلج که شیمه
 طبعی آنحضرت بود به همین نازک مزاجی رونق کار و صورت مرام هیچ
 یک مدارالمهام بعد از وفات چهار اجه بجا در بایت انتظام رونمی نمود و حرفی
 از شکایت بر زبان حقایق ترجمان نیاروند و زنگار در پی تخیل و تامل
 کار و بار آن وزیر سلطنت ظهیر نشدند بلکه بارها به اعلان و اظهار ارشاد
 کرامت بنیاد چنان صادر میگشت که مابدولت و اقبال چقدر مردم شناس
 و خیرخواه پسندیم که در مدت مدید به تجسس و تقشیش شدید گوهری نایاب
 بدست آورده ایم که او زیور ریاست و زینت سلطنت مابدولت گردیده
 و از مزاج دانی و اطاعت گزارمی او آسایش و اطمینان دل صفا
 مبارک ما بوقوع انجا میدهد ازینجا فرمان برمی و جان فشان آن وزیر سلطنت

طریقی قیاس باید نمود که چند روز در رضا بومی و غیره خواهی ولی نعمت مصر و
 و شغوف بود و وقتیکه در سال یک هزار و دویصد و هفتاد و سه بحسب
 واقعه باید آنحضرت غمزان منزل بتاریخ بیست و یکم رمضان المبارک
 روز شنبه که صبح از مرض بیضه در شکارگاه سرور نگر مزاج جهان بانی
 از حیطة اعتدال در گذشتند بود بعد مغرب بوقوع انجامید همان و در
 گریبان و خاطر پریشان بنا بر انحصار کل جمعیت دیوانی بجهت خط
 دست راست بلده و دیوربات بر شد تا او با حکم نافذ در داد و بدین
 اعانت جمعیت انگریزی که جمعیت پلاٹن انگریزی که مدار المعاملات
 سابقه را بر وقت و وقوع این چنین واقعات و عادات بطلب
 آنها ضرورت می افتاد ابواب بند و بست و در لجهی بر سینه عالم
 و عالیان بر کشا و یعنی سنا و می سنا و تشینی را همان ساعت و
 هر طرف و شوارع بلده و هر هر کویچه و برزن شمشیر بلند آواز
 نمود و درین مقدمه نازک و باریک در آنچنان شب تیره و تاریک
 بصلاح پر فلاح دیوت سکن صاحب بها و رز پدنت

استخاره هم کنی. خسته گوی سبقت در سیرات و فطرت از جمیع
 مدارا انحصار مان سابقه در ر بود و صبحی آن بخشن و اندوه کمال
 و سرداران فرزادان رنج و طلال سر کوبان و کریم کنان به ترتیب سرانجام
 تجرید و تکفین پردازند و نقش مبارک آنحضرت را بصحن
 وسیع القضا می مکه مسجد که بجنب بارگاه فلک اشتباه سلطانی
 واقع است مدفون ساختند مستوجب جنت شده

هزاران بروحش فاتحه و همان روز وزیر سلطنت ظهیر
 سزید و ولتخانه قدیم که اقامتگاه حضرت ولی عهد بود و موافق
 معمول این سرکار حاضر شده و جبهه ساگر وین به نفس
 نفیس خود در مکان راحت محل اقامت گزیده تکلیف
 حاضر باشی ساختند به ترتیب نوازمات و رسومات
 جلوس پرداخت چنانچه تیمار می عمار می و سرانجام
 قبیل خاصه سوار می مبارک و غلامت و سلمان تقار خان
 که در سوار می جلوس نوبت نوازی بر اسپان تازند

معمول قدیمه این سلطنت است باستصواب را قسم که
 مشرف شادی خانہ سرکار عالی است گردید و نیز طریقه
 ماتم پرسی از طرف رزیدنٹ بکس در کہ بذات خود حاضر
 شدن رزیدنٹ دستور بود بوجوب دستورے وزیر سلطنت
 در دولتی نہ موصوفہ بوقوع انجامید و بعد اواسے لوازم
 زیارت خود بدولت و اقبال

در عماری سوار شدہ و وزیر سلطنت ظہیر معز امٹ
 راجہ نراند ریکھا اور پیشکار در خواصی اختصاص دادہ باجمہان
 جھان اقبال و سزاوان فراوان جاہ و جلال داخل بارگاہ
 سلطنت گردیدند و رزیدنٹ صاحب بجا در نیز موعہ چند ہم
 ان سزاوان ہمراہی بنا بر ادا می تہنیت و مبارکباد سے
 بروقت جلو کس حاضر شدند و ہمگی امراسے والا تبار و
 جمیع خانہ زادان عقیدت آثار بہ گذرانیدن نذر حاضر
 شدہ سرمایہ افتخار و دلجمعی آمد و خستند و چہرہ اعتبار

و انقیاد از ان فروختند اگر چه پس از جلوس و الایستد سے
 بسبب تقریب راجه شهنشو پر شاد و عنسیره امرایان
 دولت که خود را معتمد علیہ و مشار الیہ گردانیده بودند
 و اکثری رسوخ و عقیدت خود را بیش از پیش ظاهر ساخته
 در اقتدار وزیر سلطنت ظہیر خلی وزیر لے انداختن میخواستند
 در مزاج و الا از طرف آن وزیر سلطنت ظہیر و لجمی و اطمینان
 کلی نبود اما و راجہ ای لوازم فرمان برمی قصوری نیساخت
 و هر چند که معروفات و مطالبات او در آن زمان
 اکثر مقرون اجابت نمی شدند اما به شکسته خاطر سے
 سرشته اطاعت گذار می را از دست نمی داد و در
 عرصه قلیل نوعی صورت تصفیہ بوقوع انجام مید
 و بتاریخ تقریب عید بخطاب مستطاب
 شجاع الدوله مختار الملک بجا در معہ دیگر امرایان
 سرسرازد و ممتاز گردیدر قسم قطعه تاریخ این خطاب

که گذرانید و بود نیست

قطعه تاریخ از رستم

مخبر نبود
نیز با خود
و گفتم که غیب
شاید

سال تاریخ چون
گفتم
مخبر از الملک
و گفتم
۱۱۴۲

کنز خوارم در اوده تاریخ

بای متصرفات

تاریخ آتشکده حسین ساگر به حسب فرمایش حمید جی پارسا که
 مقرباً حضرت مختار الملک بھادر مرحوم بود بطرز زبان
 زردشتیان موافق سن یزدخرودی

بنام سراسر ازنده آسمان خدای که آتش فرزندان او است اگر هست آتش و گر آفت است ازین نورها نور او کے جداست بفرمان زردشت ایمان بیار ہزار ان ہزار آفرین صبح و شام از ان پس کنم شمع بزم بیان نظام و کن پادشاہ انام	فرز نوح سخلہ اختران درخشانی مہر رخشان ازوست ز عکس جلالش بشد نور تاب بی نور این ہر دو نور خداست کہ او هست پیغمبر نام دہا ز ما با و بروح آن نیک نام رطوح جهان داور کامران شہ ناصر الدولہ فرخندہ نام
---	--

سلیمان عصر آصف روزگار
 کتم بعد ازین وصف دستور او
 چه دستور دستور روشن ضمیر
 به صولت بود شیر میدان جنگ
 بر سم کرم سیر عالم بود
 بدوران این شاه صدر گزین
 یکی از جمالش بزرگی عیان
 چو پورشش گهی در دکن خواستند
 نهادند بنیاد آن بس بلند
 بود ذات او قدوه راستان
 اگر برسی اورا نژاد و تبار
 نهادند بنیاد آتش کن
 برافروختند آتشی مهر دار
 چه آتش که همراه ز خلد پیرین

سکندر شکوهی و جسم آفتاب
 که دستور او هست منظور او
 به بزم وزارت سراج نمیر
 به شوکت بود صدر با فروز پنگ
 که خود طی کن نام حاتم بود
 و کاجی و پستن جی پاکین
 یکی در نهادش نکوی بهمان
 با سکندر آباد آراستند
 بتایید دستور ملت پسند
 انوشیروان موبد موبدان
 ز جام اسپ آسا بود یادگار
 نمودند بزبانی سخن شده
 کزیشان بماند یکه یادگار
 سیاه و خوشور پاکیزه دین

به ماه سفند ابروی سر ام زور	منور چو شد قبله جان خسرو
بجستم که ازیز و جروی جلوی	چه بگذر شسته تا جلوه این عجب

خرد گوهر نظم تاریخ سفت
 بشد نور حق بر بنسرو تا ان بگفت

تاریخ چاه کلان دیول کیشو گیری موسوم به کیشو ساگر که
 رانتم اول تقسیم این چاه بر دیول موصوف بمصارف
 خطیر نموده است که بعد تیار می آن صورت آبادی گردید

قطعه تاریخ از رام

اندرین جا بود غاری تا کر	زیر گل چاهی بسیطی بی مثل
با هزاران صرف زرتیار شد	شد ز حکم کیشو سوامی این عمل
جوش دریا شد ز قعر او عیان	کیشو ساگر نام شد زان برخل

ساخت چون تمیر گرد و هارمی سنش
 گفت هاتف چشمه فیض ازل

بعد از ان رانتم در نار این باغ مکان وسیع و بلند

در فیج بنیاد نهاد که اکثر سیر گاه امر او غریب است
 ماوه تاریخ آن در کیشو نامه چین رستم شن است

قطعه

سکانه خوش درین گلشن بستیم
 رقم زد سال بهر یاد باقی
 فلک پایه عزت شکستم
 بنا به باغ باقی باد باقی

چون آبادی دیول مذکور در سالهای دراز خوبه گردید
 از حضور پر نور محبوب علیخان نظام الملک آصفجاه بجاور
 وام سلطنته و دولته اراضی اطراف برای تکمیل حدود
 ماوراسه زمین عظامی سابقه مرمت گشت در پی
 حصار و تیار می ابواب سعی نمودم بقصد چهار دروازه
 تیار نمودم و پایه عقیدت برانستردم

تاریخ دروازه کلان موسوم
 به نگر دوار که سمت شهر است

قطعه

<p>باب ذیشان براه خیر نکو باب دیو است باب خیر بگو ۱۳۰۱</p>	<p>چون به کیشو نگر بنا گردید سال تاریخ او سرودش بگفت</p>	
	<p>تاریخ دروازه محاذی دروازه کلان موسوم به گری درواز</p>	
	<p>قطعه</p>	
<p>بر سر راه گشته چون تیار باب و کشتا شد پادروازه کیشو نگر عالی بنا ۱۳۰۲</p>	<p>قرب کوه کیشو گبری باشکوه و خوش سال تاریخش به پرسیدم دل بانی بگفت</p>	
	<p>تاریخ دروازه محاذی دیول موسوم به سورج دوار مشرق رویه</p>	
	<p>قطعه</p>	
<p>فلک شهبست از امج جلالش زهی دروازه بیتخانه سانش ۱۳۰۳</p>	<p>چو این دروازه دیول گشت رقم زو بانی او بنی راجه</p>	
	<p>تاریخ دروازه مغرب رویه موسوم به گنگا دوار که آن طرف</p>	

عقب دیوں چشمہ آب مصفا
غیرت وہ گنگا از قدرت الہی در میان
سنگ ظہور یافتہ جاری است

قطعه

این در فیض در رہ معبود
باب و نشان کعبہ مقصود
۳۰۳

شد بنا در میان کیشو نگر
سال تاریخ او سر و ش گھنت

تاریخ بنامی ہر چہ چار دروازہ و
ترسیم و تکمیل آن زبان بجا کا
بحساب ابجد قطعہ انست

چاروں در چار دوار جگ کو من
دہرم ارچہ کام موکھت چار دوار

کیشو گیری نگر کیشو پر ہوا چھ
بجری کمال دیکھ ای کے لیکھا سون

تاریخ چشمہ یعنی کند سویت
گنگا در زبان بجا کا
اجھی یہ بیت گنگ کیشو گیری کنسی

تاریخ چاه زهری باغ که نار این داس و اما دم بست
 دروازۀ شکر کیشو پیچ تیارنو

<p>نار این داس لوراجه این چاه برآه سیر کند بر بست ز سنگ و کج تمامی</p>	<p>فرخنده خصال نیک اعمال تا سیر شود و نخال اقبال با حسن و صفا چو بافت اکمال</p>
--	---

فکر تاریخ کرد باستانه
 شد چشمه فیض و ایمنی سال
 تاریخ رفتن مید صاحب مامور می
 بیلی صاحب بر عهدۀ سفارت حیدرآباد

قطعه

<p>مید رفت و بیلی آمد و در کن از فضل بهر سال رفتن آشنی نذا بدخواه رفت</p>	<p>آنکه بدین بود بدین بد کردار سخت گشت تاریخ و رود این و رود نیک سخت ۱۲۹۴</p>
--	---

تاریخ خطاب لایق علیخان بجا
 فرزند مختار الملک مرحوم

	قطعه	
از فضل خدا لایق و با اعزاز است بر طالع دولتش و کن انا را نیست والله ظهور این خوشی اعجاز است		جان مختار ملک آن لایق علی از شاه خطاب پدر می باز نیست بی منت غیر شد مخاطب از بخت

سال تاریخ سرسرازی باقی
فخارا ملک گفت بے انا را نیست
تاریخ شکار شیر لایق علی جان

قطعه

اولاد شیر خنگ شیر است هم ظمیر اطراف میسرم به بیابان چند خیم یک راز جان بگشاید و گرا نمود		بر دل عمار سلطنت آن حضرت از اگاهی ز حمله شیران جان گرا همت نمود بسته کماز بی شکار
--	--	---

باقی خیر خواه غلام صمیم او
تاریخ گفت با د مبارک شکار شیر
تاریخ نصحت حضرت کیوان منزلت

نظام الملک آصفیاء میر محبوب علیخان
 بجا و حجتان پناه که بعلت هر فیضه مزاج
 دشمنان اقدس از حد اعتدال
 درگزشت و بفضل از صحت گشت

قطعه

شکر لده حصول شد صحت
 بزفر و دند عیش بر مشرت
 سر نو یافت زندگی دولت
 بصله ده اجازت نوبت

دشمن شده ز پیغمه شد بیمار
 شد بهم جشن صحت نوروز
 روز نوشت شاه را شد این نوروز
 تا زخم شاد یانه این جشن

سال تاریخ گفت باقی خوب
 جشن نوروز جشن عافیت
 تاریخ دولتخانه نواب و قارا لامرا
 بجا و زر که رو بروی جهان نما بر کوه
 عظیم بنا یافته است

قطعه از رستم

وقار الامرا آن اقبال دولت
برون شهر کوهی مکان است
عجایب است لانهی مگانه

که در کیتی است با صد جاه و جلال
که تا ماند در و نشن فارغ اقبال
که شناسش نیست دیگر بجز شمال

چو باقی خواست تاریخش خرد گفت

بنامی خانه دولت ز اقبال

الایضا

چو اقبال دولت جهان قائم
فراخ و بسیط و طویل و عریض
رواقش چو ابرو خوبان به خم
به اوج بلند آن حصار بلند
مکانیست یا قلعه دولت است
بران چشمه آب شیرین بین
هوایش همه پاک و صاف و لطیف

بنا ساخت قصری برین کوهها
بلند و حسین محکم و پایه دار
ستونش به موزون و تقویدار
دو بالا شد حسن بالا حصا
که شد دولت آباد بر روی شاه
کز تر بشد آب حیوان گوار
مصون از کدورت برمی از غبار

عجائب مکانی که مثلش کسی مبارک به او باد و اولاد او	نزد است در بیچ ملک و پادشاه چشمین خانه از رحمت کرد گلا
	چو باقی سنن خواست گفتا سروش نگو خانه باشکوه و وفار
قطعه تاریخ ہندی	
پر تو شمس و نواب و قارا الامرا	جنکو سلطان ہی سیر نسبت و ادا می
وہ بنائی ہین مکان کوہ پہ ہا تنگ کھا خانہ دولت و اقبال کی آبادی ہے تاریخ تشریف آوری مختار الملک بھادر در باغ رستم بر دیول کشوگیری کہ بروقت میسر یعنی حاضر می بطور ہدیہ عرض نمودہ شد	
قطعه از رستم	
در گلشن من حضرت سالار بیامد	چون فصل بھار زمی کہ بہ گلزار بیامد

<p>آید ز پی ویدان الایست کواغذ این باغ که وقفست پی گلگشت</p>	<p>از قدر فرامی وره کار بیاید او هم ز شفقست بسیار بیاید</p>
<p>در شکر یہ مقدم خاصش دل باقی تاریخ چه خوش گفت که فختار بیاید</p>	
<p>تاریخ مکان باغ کیشور اجه بنج زاده که بر تالاب میر ساگر</p>	
<p>بنایافت قطعه از رستم</p>	
<p>میر ساگر ز میر عالم نیک بکنارش مکان باقی بین هست مطبوع طبع پیرو جوان</p>	<p>دایم از آب لطف سیر است که بخوبی عجیب و نایاب است لایق شیب و قابل شایست</p>
<p>سال تاریخ خوب باقی گفت چه مکان و چه سیر تالاب است</p>	
<p>تاریخ بالاخانه انگریزی از رستم</p>	
<p>بنادر ساخت چون گرهاری بر شای چبستم سال تاریخ بنایش</p>	<p>مکانی و لکشاد دل حسب مرغوب خرد فرمود بالاخانه خوب</p>

تاریخ دیوان خانه نو	
قطعه از راسم	
ساخت چون گوی و عاریچی شاد این مکان	شاد می تقریب شد ز آغاز اکثر اندران
سال تاریخش چو رسیدم دل یافت گفت شاد می خانه اقوام باد این مکان	
ایضاً	
شد دیوان خانه همایون تیار	فرخنده و دلکش به حسن و رفعت
فکر تاریخ خالی الذهن چو شد ملهم سرسوز خانه پر دولت	
ایضاً	
بنا گرفت مکان نو خسته نهان	ز پایه همت باقی نهاده این بنیان
چو فکر سال بنایش نمودل از غیب خرد بجفت مکان خسته باقی با کتب تاریخ مکان و هر م ساله که بیاد	

گاری والد ماجد پر کنارہ روف و ہوی
 سراسر شرک تار بن بنا بر آسایش
 ہنوا ان کہ ہمراہ جنازہ اموات می آید
 بنا کھادہ شد

قطعہ از آئین

رفت زین ننگدہ ہزار فسوں	والد ماجد من نامشا
از پے یادگار او کروم	بر لب جوی موسی این بنیاد
خلق در سایہ اش بیا سائید	حیدر آباد ہست تا آباد

گفت تاریخ این بنا باقی
 وار باقی ز نرہری پر شاو
 کتبہ مکان مذکور در زبان بجا کا
 کہ رسم در ان ہم تاریخ بطریق
 اہل بجا کا بر آورده است و رسم
 تاریخ سمت جناب ابجد در گوہ

دھرم زدہ

ایک برہہ نو درگا جان تین لوک چھی شاستر کجیان

علامت ۱۲ علامت ۹ علامت ۱ برہہ

ازین علامت ہا درجہ کا تاریخ

سمت بجا کا مچ آید

پوس ماس جہٹ نان بسکھ

آرہہا درشیو جوک ہچار

چار گھری نس بھئی ہست

سری زہری پر شاد ہو نیگا دیو

سمت کو یہ لیکھا دیکھ

سوکل پچھت اور ہی سنی وار

مگر شکر من ادہک پونیت

باراسی سیتا نوی خوتھی صفو ہنا

دوہرہ تاریخ

سمت

سمت کی تاریخ ہی جیسو نرمل نیر

زہری چہتر سھا پوجک مچکندا کی تیر

۱۹ ۳۶ ۱۹